

شنبه ۱۴۰۰/۹/۶

جلسه ۷۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فیها طویلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلاً ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامساً والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم القيامة.

\*\*\*\*\*

کلام در حکم فعلی بود. عرض کردیم: جناب آقای خوئی ره شما می فرمایید که حکم یک مبدأ دارد و یک منتهی. وقتی شارع صوم را واجب می کند دو سوال در ذهن طرح می شود. سوال اول این است که چرا صوم را واجب نمودید و نفرمودید که «مردم بروند کار کنند و به فقرا دهند تا بی دین تر شوند»؟ می فرماید چون صوم ملاک ملزومه و مصلحت دارد. سوال دوم این است که جناب شارع مقدس چرا واجب کردید و اخبار نفرمودید و مثلاً بیان می نمودید که ایها الناس این صوم برای به کمال رسیدن ملاک عالی دارد؟ می فرماید: اگر واجب نمی کردم یک عده انجام

نمی دادند و صائم نبودند و می گفتن «نه کمال می خواهیم و نه مصلحت». واجب کردم تا لعل این وجوب به مکلف برسد و این وجوب و این حکم در مکلف داعی شود تا فعل را بیاورد. مثلاً اگر این حکم نبود ده درصد مردم این فعل را امثال می کردند ولی وقتی من واجب کردم صد درصد متدینین امثال می کنند. این می شود منتهی و غرض.

لب آن این است که می خواهم روزه بگیری و خود شما جناب آقای خوئی ره فرموده اید که این «می خواهم» امر اعتباری نیست بلکه امر تکوینی است. چرا جناب آقای خوئی ره حرمت نفسی با وجوب غیره تنافی دارد؟ چرا در اجتماع امر و نهی تبعاً للاحوند فرمودید که اجتماع امر و نهی محال است نفیسین کانا او غیرین؟ خب حرمت نفسی با وجوب غیره در مبدأ که تنافی ندارند. حرمت نفسی دارد چون مفسده ملزمه غالبه دارد، وجوب غیره دارد اما این وجوب غیره که ناشی از ملاک نیست. خب تنافی این دو در منتهی است، حرام کرده تا مکلف مرتکب نشود، واجب کرده تا بیاورد.

ممکن است شما بگویید: سر اینکه جمع این حرمت نفسی و وجوب غیره امتناع دارد این است که مکلف قدر بر امثال ندارد، مکلف یا فاعل است یا تارک، جمع بین فعل و ترک محال می باشد.

می گوئیم: اشکال ندارد مثال را عوض می کنیم. وجوب نفسی با اباحه به چه دلیل تنافی دارند؟ یا حرمت غیره با استحباب غیره به چه دلیل تنافی دارند؟ حرام است نفسیاً یعنی مفسده دارد، مستحب است غیراً خب این که ملاک ندارد پس به چه دلیل اینها با هم تنافی دارند؟ چرا که وقتی شارع جعل حرمت می کند یعنی غرضش این است که مکلف مرتکب نشود و استحباب غیره یعنی غرضش این می باشد که خوب است و مجاز است که بیاورد. اینکه هم بگوئیم مجازی و هم بگوئیم نیاور با هم جمع نمی شود. پس غرض یک امر تکوینی است.

در وجدان نیز این گونه است مثلاً می گوئیم: «من امروز در منبر می گویم و می خواهم تو نیز امروز حتماً بگویی» این می خواهم یعنی چه؟ من نمی خواهم بگویم که این «می خواهم»، اراده

است تا بگوییم اراده دو قسم دارد یکی اراده تکوینی و یکی اراده تشریحی کما اینکه نمی خواهیم بگوییم که غیر اراده است بلکه می خواهیم بگوییم که ما نمی فهمیم که می خواهیم چیست. «می خواهیم» در نفس یک فعل تکوینی است. چطوری که خداوند سبحان اراده می کند که خلق نماید همان طور خداوند سبحان می خواهد که نماز بخوانیم. خب اینکه می خواهد نماز بخوانیم چیست؟

یکی از اشکالات این بحث فعلیت که آقای خوئی ره و دیگران به آن پرداخته اند یعنی من ندیدم که کسی به این مطلب اشاره کرده باشد همین است که این «می خواهیم» یعنی چه؟ اینکه من می گویم: «نمی گویم اراده هست» به خاطر این می باشد که ما حقیقت اراده را نمی فهمیم و لکن در ارتکاز می گوید «من اراده دارم بروم به مسافرت» و نمی گوید «من اراده دارم بر روی منبر این حرف را بزنم». معمولا تعبیر اراده در افعال نفس به کار برده می شود.

اما اینکه می گویم: «اراده هم نیست» به خاطر این است که همان طور که می گویم «می خواهیم فردا به مسافرت بروم» همان طور می گویم «می خواهیم تو نیز با من بیایی». آدم به وجدان که مراجعه می کند فرقی بین این دو پیدا نمی کند.

سوال، جواب: نه، اگر ما اراده خداوند سبحان را با اراده خود نسنجیم، وجود خداوند سبحان را با وجود خود نسنجیم به قول آخوند ره تعطیل شناخت و عقول پیش می آید.... معنای لیس کمثله شیء بدین معناست که الآن ما یک مفهوم وجود داریم و یک مصداق وجود داریم. خداوند سبحان موجود است یعنی وجود در خداوند سبحان غیر از مفهوم وجود در زید موجود است؟! معنای آنکه دو چیز نیست. اگر دو چیز است شما اینکه خداوند سبحان موجود است را معنی کنید. .... هیچ جا از اراده به فعل .... این تفسیر به لازم است. اراده خلق خداوند سبحان اراده فخلق ... الآن اراده خلق زید در خداوند سبحان چیست؟ چرا قبلا نبوده؟ چون اراده نداشته و بعد اراده کرده است.... پس اگر نمی فهمیم نمی توانیم بگوییم که خداوند سبحان اراده دارد، نمی توانیم به فلاسفه بگوییم که شما اشتباه می کنید که میگویند صفت ذات است چرا که منجر به جبر می

شود. چون در مورد چیزی که نمی دانیم نمی توانیم حرف زنیم. بله وجود ما با وجود در خداوند سبحان فرق می کند. اینکه کسی بیاید و قائل به وحدت شخصی وجود شود، اینکه کسی بیاید و بگوید «لیس فی الدار غیره دیار» اباطیل و مزخرف گفته است. اینکه کسی بگوید: «اما الوجود ما له من ثان \* لیس قری وراء عبادان» البته مقصود شعر منظومه در اینجا وجود است یعنی در خارج چیزی غیر از وجود نیست ولی نه وحدت مفهومی وجود و نه اصالت وجود، هیچ یک از اینها نه تالی فاسد دارد و نه منجر به کفر می شود. هر کس هم وحدت مفهومی وجود را نگوید اصلاً درس نخوانده است. بله اصالة الوجود دلیلی ندارد اگر چه محذور هم ندارد کما اینکه اصالة الماهية نیز محذور ندارد و نیز دلیل ندارد. هر دو بی دلیل هستند اما آن چه مشکل است این می باشد وحدت شخصی وجود است که ملاصدرا آنرا قائل می باشد. «لیس کمثله شیء» یعنی مصداق وجودی خداوند سبحان دومی ندارد. وقتی می گویند این فرش مثل ندارد بدین معناست که در معنای فرش مثل ندارد! معنی و مفهوم فرش در فرش درجه یک ابریشمی و فرش کنه یکسان است. معنای وجود که دو تا نیست، اگر این گونه باشد لازمه اش این است که ما نتوانیم «الله تبارک و تعالی موجود» را معنی کنیم. می گویند: ما نمی فهمیم. می گوئیم: نه اصل وجود را می فهمیم. این «شریک الباری معدوم و الله تبارک و تعالی موجود» یعنی چه؟ بله کیفیت وجود را ما نمی فهمیم، مصداق وجود را ما درک نمی کنیم اما اصل اینکه موجود دست را باید تصدیق کنیم و الا موحد نیستید. یک نفر در عالم اگر شما پیدا کردید که در معنای مفهومی وجود اشکال کند و این شبهه را توضیح دهد، فرقی نمی کند یا به اصالة الماهية توضیح دهد یا به اصالة الوجود. حق هم دارند چرا که نوعاً صاحب تفکر و فهم نیستند.

سوال، جواب: شوق و اراده دو چیز است.... نه شوق خواستن نیست زیرا یک وقت می گوید من خیلی علاقه دارم که با من بیایی ولی نمی گویم که می خواهم با من بیایی.... نه دلم می خواهد غیر از این است که باید بیایی. اگر دلم می خواهد یعنی باید بیایی همان غرضی که در منتهی

هست. زحمت نکشید تحلیل آن غیر کار مولانا بقیة الله الاعظم کار دیگری نیست. ولی این یک حقیقتی است.

شاید این را آخوند ره و آقاضیاء عراقی ره ... البته ایشان توضیح نداده است شاید مقصود کسانی که می گویند «اراده تشریحی» همین معناست. اینکه آخوند ره قائل به اراده تشریحی شده و اینکه فعلیت به تعلق اراده مولی به عبد است موجب محذور نمی شود. اینجا را آخوند ره نمی فرماید «قلم به اینجا رسید سر بشکست». گیر آخوند ره از اینجا است که من اراده کردم به زیارت حضرت رضا سلام الله علیه بروم، اراده کردم خدایی نکرده فلان فسق را انجام دهم، این اراده یک فعل ممکن و وجود ممکن هست یا نیست؟ یکی از ممکنات عالم این اراده هست یا نیست؟ بله. اینکه آخوند ره این اراده را در کانال «الممكن ما لم يجب لم يوجد» انداخته، هر ممکنی محفوف به دو ضرورت است یکی ضرورت قبل از وجود و یکی ضرورت بعد از وجود. تا مادامی که علت تامه آن موجود نشده عدمش ضرورت دارد و به مجرد اینکه علت تامه آن موجود شد وجودش ضرورت دارد. اینکه ایشان اراده داخل این کانال انداخته موجب جبر می شود و الا تعلق اراده تشریحی به فعل عبد محذوری ندارد.

اینکه آقای خوئی ره به آخوند ره اشکال کرده که اراده به فعل غیر تعلق نمی گیرد، بله خداوند سبحان می تواند اراده نماید اما این منجر به جبر می شود صحیح نیست. یک اشکال به آقای خوئی ره وارد است که اگر آخوند ره جواب دهد و بگوید (همانی که شما اسمش را غرض گذاشتید و فرمودید «مولی می خواهد که انجام دهم»، همانی که بعد از اجرای رفع ما لایعلمون می فرماید «مولی از من غرض ندارد»، اسم همان را گذاشتیم اراده تشریحی). شما میگویید: بی خود اسمش را گذاشته اراده تشریحی. میگوییم: اشکال ندارد شما معنی کن.

اشکال در فعلیت نیست و آقای خوئی ره اشتباه رفته. اینجا را آخوند ره بهتر از آقای خوئی ره حل کرده. آقاضیاء حل کرده ولو حل ناقص ولی حاج شیخ ره و آقای خوئی ره حل نکرده و اصلا متعرض این مطلب نشده است. حاج شیخ می فرماید: فعلی دو لنگه دارد، یکی لنگه عین انشاء

است و یک لنگه عین تنجز است زیرا وقتی شارع نماز را واجب می کند آیا انشاء به داعی جعل داعی ست یا به داعی دیگر است؟ اینکه می گوید «نماز واجب است» یعنی به این داعی ست که اگر به عبد برسد او منبعث شود؟ اگر به این داعی باشد کار از ناحیه مولی تمام است و فعلی من قبل مولاست. وقتی که به عبد برسد فعلی من قبل عبد می شود یعنی تنجز دارد و استحقاق عقاب دارد لذا ما فعلی ای در قبال انشاء و تنجز نداریم. اگر مقصود از فعلی، فعلیت من قبل مولاست خب آن عین انشاء است منتهی انشاء به داعی جعل داعی ست، اگر فعلی، فعلی من قبل عبد است خب آن عین تنجز است.

جناب حاج شیخ ره شما در واقع مسئله را حل نکردید زیرا وقتی شارع رفع ما لایعلمون را در صورت جهل جعل می کند، این رفع ما لایعلمون چه می گوید؟ آیا می گوید انشاء نیست؟ می گوئیم: انشاء نیست یعنی چه؟ یعنی داعی بعث نداشته. می گوید: داعی بعث در صورتی که علم داشته؟ می گوئیم: بله. می گوید: آن داعی بعث در صورتی که علم داشته غیر از تنجز است. تنجز که استحقاق عقاب است. خب آن داعی و غرض چیست؟ این همانی هست که آقای نائینی ره معنی نکرده است. یک وقت فکر می کردم که فرمایش مرحوم آقای خوئی که شیخنا الاستاذ توضیح می داد - تا حدود بیست سال پیش - بتونی ست بعد دیدم که این طور نیست و اخیراً دیدم که اصلاً ایشان معنی نکرده و بزنگاه را ول کرده است.

روی همین جهت عرض کردیم که حکم چهار مرحله دارد ولو مجازاً یکی مرحله اقتضاء البته ما هم قبول داریم که اسم آن حکم نیست. تنجز نیز مرحله حکم نیست. عمده آن انشاء و فعلیت است. ما نزاعی نداریم که اسم اینها را مرتبه حکم بگذاریم یا نگذاریم ولیکن عمده بحث این انشاء و فعلیت است. عرض ما این است که جناب آقای خوئی ره یک حکمی که انشاء می شود، ممکن است موضوع آن در خارج محقق باشد با این حال این حکم فعلی نباشد چرا که فعلی یعنی به اجرا گذاشتن. در مجامع قانون گذاری نیز این هست و مثلاً میگویند: «این قانون تصویب شد ولی از شش ماه دیگر به اجرا گذاشته می شود». به اجرا گذاشتن غیر از تنجز است. به اجرا گذاشتن یعنی

غرض حکومت و پادشاه این است که از شش ماه بعد این قانون به اجرا گذاشته می شود. حال اینکه «می خواهم انجام دهی» و این غرض لزومی چه فرقی با اراده دارد که آن از مراد منفک نیست ولی این از مراد منفک نمی شود و به جبر منتهی نمی شود، این یک امر وجدانی است. خیلی ما داعی نداریم که بر روی آن تامل کنیم زیرا بن بست است و اثر نیز ندارد. این مقدار که اثر دارد همین مقدار است، مثلاً دکتر می گوید: «این قرص را بخوری خوب می شود» اما اینکه این قرص چه کار می کند تا خوب می شوی را کار ندارد. یک پزشک ماهر کسی هست که مریضی را خوب کند اما اینکه این قرص چه کار می کند به دکتر چه ربطی دارد. بله یک وقت می گوید: «من می خواهم بدانم چه کار می کند تا یک داروی بهتر بسازم» اما یک وقت این طور نیست.

یک جمله در این اراده، در این «الممكن ما لم يجب لم يوجد»، در این جبر و اختیار «لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین» آقای صدر در این تقریرات عبد الساتر حدود ۵۰، ۶۰ صفحه مطلب گفته. مسالک را طرح کرده، مسلک آقای نائینی ره و آقای خوئی ره را طرح کرده و بعد خود ایشان یک حلی اراده داده است. در کل این صفحات یک نکته جدیدی که در کلمات آقای خوئی ره و دیگران نباشد را من پیدا نکردم. حال این مهم نیست و ممکن است کسی بگوید که ایشان می خواهد تالیف کند. تالیف غیر از تصنیف است. ولی آن نکته که برای من جای سوال است این می باشد که آقای خوئی ره تبعاً لآقای نائینی ره و متکلمین یک جوابی داده که الممكن ما لم يجب لم يوجد نسبت به افعال اختیاری تخصص است و از اول ضیق است و تخصیص نیست. ایشان این را به آقای نائینی ره اشکال کرده و بعد جواب حلی داده و آن این است که ما یک ممکن و امکان داریم و یک سلطنت داریم. بله شیئی که ممکن است چنانچه بخواهد در عالم موجود شود یا باید علت آن تحقق پیدا کند یا باید فاعل سلطنت بر این فعل داشته باشد. سلطنت بر این فعل یعنی له ان یفعل و له ان لا یفعل.

خب آقای صدر این همان حرف آقای نائینی ره و آقای خوئی ره ست. اینکه فرمود: «افعال اختیاری از تحت قاعده (الممكن ما لم يجب لم يوجد) تخصصا خارج است» همین است دیگر و فقط یک چیز را برایش اسم نگذاشته اند و آن این است که افعال اختیاری به حد ضرورت نمی رسد. شما برای این اسم گذاشتید و گفته اید که سلطنت دارد. سلطنت یعنی تمکن، یعنی له ان یفعل و له ان لا یفعل. پس هم همین الفاظ در کلمات آقای خوئی ره و آقای نائینی ره هست و هم محتوای آن وجود دارد لذا کسی بگوید که من یک جوابی بهتر از جواب آقای خوئی دارم، البته این جواب برای آقای خوئی ره نیست از سابق الایام بوده است ... برای واضح شدن مطلب به کلام ایشان مراجعه کنید

سوال، جواب: این حرف همان علامه ها ست. کلام در آن اختیار است. می گویند: «ضرورتی که از ناحیه اختیار می آید تأکید الاختیار، چون اختیار کرده ضرورت پیدا کرده است. این منافات ندارد». بابا کلام در این است که آن اختیار را درست کنید. چطور شد که اختیار کرد. قبلا اختیار نکرده بود و الآن اختیار کرد خب این اختیار ممکنٌ أو لا؟ ممکنٌ. اصلا مشکل این علامه ها این است که اینها اشکال را متوجه نمی شوند و میگویند: «آن ضرورتی که از ناحیه اختیار می آید تاکید الاختیار». بابا اصلا ما کاری با آن ضرورت نداریم، ما کاری با فعل نداریم بلکه آن اختیار از کجا در آمد..... اختیار فعل نیست! ممکن یعنی چه؟ این اختیار اگر واجب باشد، خب باید از ابتدا می بود، اگر ممتنع است خب نباید الآن هم باشد و اگر ممکن است خب علت آن کجاست؟ عرض کردم که آنها چون اصول نخوانده اند به گمراهی رفته اند. هر کس اصول نخواند بخواهد در مباحث اعتقادی وارد شود مردم را گمراه می کند.

فتلخص مما ذکرنا دو کلمه است ۱- حجیت قطع ذاتی نیست بلکه به جعل جاعل است و جاعل آن عقلاء هستند و امکان ردع دارد و شارع هم می تواند تنجز را رفع بفرماید و هم می تواند عذری را رفع نماید. فقط تنها نکته ای که هست این می باشد که ما دلیلی نداریم که جایی شارع قطعی را ردع کرده باشد. البته به عقل قاصر فاتر من شارع قطعاً قطع وسواسی را ردع کرده. وسواسی نباید



به علم خود علم کند. نباید نه اینکه حرام است. بعضی فتوی داده کند که فعل وسواسی حرام است، من تعجب می کنم مگر وسواسی چه کرده که فعلش حرام است! ولی از آن روایتی که راوی می گوید «هو رجل عاقل فقال ابو عبد الله عليه السلام و ای عقل له و هو یطیع الشیطان» اگر از او بپرسی این عملی که تو می آوری خداوند سبحان به تو امر کرده یا شیطان، خودش می گوید «شیطان» ولی به قول آقای تبریزی ره اطاعت شیطان مگر حرام است. دولت که این همه برای باشگاه های ورزشی خرج می کند اطاعت شیطان است یا اطاعت خداوند سبحان؟ این بی عقلی است یا با عقلی؟ هر کسی که یک ذره عقل داشته باشد می گوید اطاعت شیطان است. باز فوتبال خوب است آنهایی که به مسابقه هندوانه خوری و... می رود که کارشان خیلی خراب است. به قول مرحوم شیخنا الاستاذ اگر اطاعت شیطان حرام باشد که ما به غیر از چهارده معصوم علیهم السلام اصلا عادل نداریم.

سوال، جواب: نه می گویند چون حرام است به احتیاط واجب مبطل نیز هست. وقتی حرام نیست برای چه مبطل باشد..... هیچ وقت موالات را بهم نمی زند.... آنهایی که گفته به این جهت نگفته اند و الا باید می گفتند قطعاً مبطل است و بنابر احتیاط حرام است درحالی که میگویند قطعاً حرام است و بنابر احتیاط مبطل است.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين